

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترمینولوژی آیین دادرسی مدنی

مؤلفان:

علیرضا شکر بیگی

دانشجوی دکتری دانشگاه تهران (خوارزمی)

عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور

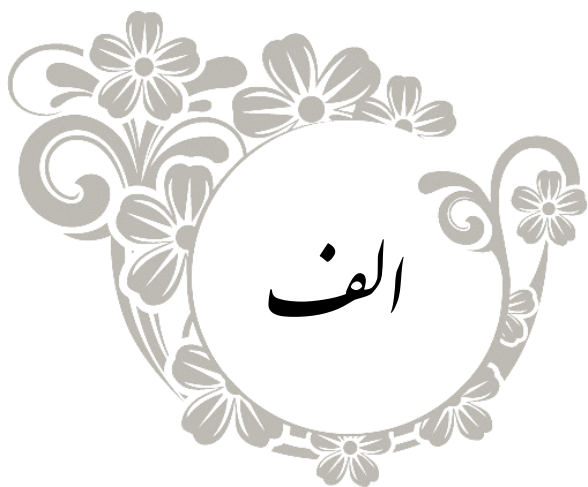
یحیی پیری

فهرست مطالب

الف.....	۵
ب.....	۱۰۴
پ.....	۱۱۹
ت.....	۱۲۱
ث.....	۱۷۳
ج.....	۱۷۹
ح.....	۱۸۳
خ.....	۱۸۹
د.....	۱۹۳
ر.....	۱۹۷
س.....	۲۰۷
ع.....	۲۰۹
غ.....	۲۱۵
ص.....	۲۱۷
ض.....	۲۱۹
ق.....	۲۲۱
ل.....	۲۲۵
م.....	۲۳۱
ن.....	۲۴۳
و.....	۲۴۷
ه.....	۲۶۳

نشانه‌های اختصاری

ا.م.ج	 اصول محاکمات جزایی
ق.ا	 قانون اساسی
ق.ا.ح	 قانون امور حسبی
ق.ا.د.ک	 قانون آیین دادرسی کیفری
ق.ا.د.م	 قانون آیین دادرسی مدنی
ق.ک.د.ا	 قانون کیفری دادرسی ارتش
ق.ت	 قانون تجارت
ق.ث.ا	 قانون ثبت اسناد
ق.ح.خ	 قانون حمایت از خانواده
ق.م	 قانون مدنی
ق.م.ا	 قانون مجازات اسلامی
ق.م.ع	 قانون مجازات عمومی
ق.م.م	 قانون مسئولیت مدنی
ف.ح	 فرهنگ حقوقی
ر.ک	 رجوع کنید
ج	 جلد
س	 سطر
ش	 شماره
ص	 صفحه
ع	 علیه‌السلام
ل	 لغوی
ح	 حقوقی
م	 ماده
ت	 تبصره
د	 دانشنامه حقوق خصوصی / سیاسی



◀ ابرام IMPORTANCE , PERSISTENCE

ل ← استوار کردن، اصرار کردن، به ستوه آوردن، پافشاری کردن در امری.

د ← در لغت: مصدر باب افعال از ریشه‌ی «برم» به معنای استوار کردن، محکم داشتن، به جا آوردن و به ستوه آوردن است. در فقه و حقوق: به تنفیذ و تأیید حکم صادر شده از سوی دادگاه بدوی و پژوهشی در دیوان عالی کشور «ابرام» گویند.

ح ← در لغت: به معنی استوار ساختن و پافشاری است. در اصطلاح: به معنی تأیید حکم پژوهشی و ماهوی در دیوان کشور است. ضد آن را نقض گویند. به همین رو دیوان کشور را در قدیم، محکمه‌ی نقض و ابرام می‌گفتند.

◀ ابرام محکم The conclusion of the rule

ل ← ابرام: استوار کردن، اصرار کردن، به ستوه آوردن، پافشاری کردن در امری.

اجرت المثل Conducted ideals

- ل** ← اجرت: مزد، مزد کار، دستمزد، کرایه = اجرت المثل؛
 اجاره بها، که پس از تمام شدن مدت اجاره از روی میزان اجاره،
 میزان نظایر آن معین می‌شود.
- ح** ← (= بهره بها) اگر استفاده از مال یا عمل دیگری مستند به
 عقد اجاره نباشد یا بیرون از مدلول عقد اجاره باشد، باید عوض
 آن را بدهد. این عوض را اجرت المثل نامند. در برابر اجرت
 المسمی به کار رفته است.

اجرت المسمی Conducted named

- ل** ← اجاره بها اسم برده شد. سندی که در آن حدود و شرایط
 و اجاره بهای ملک نوشته می‌شود.
- ح** ← اجرتی که در متن اجاره نام برده شده و معین گردیده
 است. عوض المسمی هم می‌گویند. در هر عقد معوض، عوض
 مذکور در عقد را عوض المسمی گویند.

امراز qualifying

- ل** ← دریافتن، رسیدن به چیزی، به دست آوردن، نگاهداشتن،
 فراهم آوردن، استوار کردن.

۵ ← در لغت؛ مصدر باب افعال از ریشه‌ی «حرز» به معنای فراهم آوردن، جمع کردن، در حرز کردن، استوار کردن، جای دادن و بازداشتن است.

▪ در فقه و حقوق؛ به دارا شدن و برخورداری از شرط، وصف و یا امری احراز گویند. چنان‌که از رسیدن به مقامی «احراز مقام» و از داشتن اهلیت و دیگر شرایط انجام معامله به احراز اهلیت و احراز شرایط معامله تعبیر می‌شود و البته احراز به معنای رسیدن نیز هست. اما وقتی گویند: «أحرز الشيء» یعنی آن را در جایی ایمن قرار دادن.

احراز در مفهوم دیگر نیز علاوه بر در حزر قرار دادن که به ویژه در سرقت، حائز اهمیت است، از حیث مدنی دارد. یکی آن‌که فقیهان به گرفتن و اخذ أجر «مزد و پاداش» به احراز اجر تعبیر کرده‌اند و دیگری احراز به معنای حیا‌زت نیز هست؛ چنان‌که از حیا‌زت مباحات نیز به احراز مباح تعبیر شده است.

ح ← نهادن کالا و امتعه و مال منقول در حرز مانند صندوق، دیوار محصور، سیم خاردار، نرده، پرچین، آغل، جعبه و مانند این‌ها، در سرقت از حرز بحث می‌شود.

امراز تصرف ← یعنی معلوم کردن تصرف مدعی مالکیت (یا تولیت بر وقف) در زمان توزیع اظهارنامه ثبتی، و چون تصرف محرز گردد،

اظهارنامه را به او می‌دهند. در نتیجه تحقیق مأمور ثبت در احراز تصرف در یک صورت جلسه‌ی رسمی نوشته می‌شود.

◀ احصاء statistic

- ل** ← دریافتن، حفظ کردن، ضبط کردن، شماره کردن، شمردن، آمار گرفتن، سرشماری.
- د** ← در لغت: برشمردن، احاطه پیدا کردن.

◀ احضار SUMMON

- ل** ← حاضر کردن، حاضر آوردن، به حضور خواستن، فراخواندن.
- د** ← در لغت: مصدر باب افعال از ریشه‌ی «حضر» به معنای حاضر ساختن، حاضر کردن، در حضور آوردن و به دید آوردن است.
- در فقه و حقوق: به فراخواندن کسی (اعم از مدعی علیه و هر کسی از قبیل گواهان و غیره) برای حضور در نزد قاضی جهت پاسخگویی استنطاقی (بازجویی) یا قضایی، احضار گویند.
- چنانچه ملاحظه می‌شود، احضار در اصطلاح حقوقی از معنای لغوی آن فاصله گرفته است. چنان‌که بنا بر معنای لغوی، احضار به معنای حاضر ساختن فرد است. حال آن‌که در اصطلاح حقوقی مراد از احضار، طلب حضور می‌باشد و عمل حاضر ساختن لغوی در

مرحله‌ای دیگر یا عمل قضایی دیگری تحت عنوان جلب صورت می‌پذیرد. در فقه اسلامی از دیر باز این اصطلاح به دو معنای طلب حضور (درخواست حضور) و نیز حاضر کردن به کار رفته است. درخواست حضور بیشتر از طریق مراجع قانونی انجام می‌شد، چنان‌که معمولاً قضات می‌توانستند طرف دیگر دعوی (مدعی علیه) را برای توضیح به دادگاه فراخوانند و یا گواهان را برای اظهار ما یعلم خویش دعوت کنند، که البته احضار به این معنی، یک مرتبت پایین‌تر از جلب است. احضار به معنای حاضر کردن نیز در مواردی مصداق می‌یافت که مثلاً کفیل، مکفول عنه را به درخواست مکفول له حاضر می‌کرد. اما امروزه کاربرد این لفظ بیشتر به معنای نخست است؛ یعنی به فراخواندن مدعی علیه و یا نماینده‌ی قانونی او و یا گواه امری به دادگاه و یا هر مرجع ذی صلاح، احضار گویند.

- **امضار مکفول عنه:** در جواهر الکلام در این باره آمده است: اگر کفالت، مطلق و یا معجل باشد، مکفول له این حق را دارد که از کفیل بخواهد که مکفول عنه را حاضر کند، اما اگر کفالت، مؤجل بوده، پس از گذشت اجل مقرر چنین حقی برای او حاصل می‌شود. آن‌گاه اگر او را به طور کامل تسلیم کرد، به نحوی که مستحق منه بر او تمکن یابد، ذمه‌ی کفیل بری می‌شود.

▪ **امضار بیّنه:** مراد از احضار بیّنه، در میان آوردن و اقامه‌ی آن است. چرا که احضار هم در لغت و نیز در عرف فقهی چنین معنایی را دارد، مهم‌ترین پرسش در این باره آن است که آیا قاضی باید به مدعی امر کند که احضار بیّنه کند یا خیر؟ در نظام‌های حقوقی و نیز در نظر فقیهان در این باره اختلاف نظر وجود دارد.

▪ **امضار خصم:** مراد از احضار خصم عبارت از تکلیف قاضی پس از دریافت شکایت خواهان است. فقیهان در این باره اتفاق نظر دارند که قاضی پس از دریافت دادخواست، مکلف به احضار خصم (مدعی علیه) است، چرا که در غیر این صورت، نکول از اجرای عدالت حاصل می‌شود.

ح ← فراخواندن مدعی علیه یا نماینده‌ی او و شاهد دعوی و مانند آنها به وسیله‌ی دادگاه یا مرجع صالح دیگر. آن‌که احضار شده است اگر امتناع ورزد، در حدود مقررات، جلب می‌شود.

امضار به خدمت: یعنی فراخواندن افراد مشمول قانون نظام وظیفه به خدمت سربازی.

امضار مکفول: کفیل باید مکفول^۱ عنه را در زمان و مکانی که تعهد کرده است حاضر گرداند. و الا باید از عهده‌ی حق که بر مکفول^۲ عنه ثابت می‌شود در برابر مکفول^۳ له برآید. اگر مکفول^۴ عنه قصد سفر کند کفیل حق دارد از دادگاه، دستور موقت بر

جلوگیری از سفرش را بخواهد؛ به شرط اینکه به اذن مکفول^۴ عنه، کفالت کرده باشد. اگر محل تسلیم مکفول^۵ عنه در عقد کفالت معین نگردیده باشد، باید او را در محل عقد تسلیم کند.

◀ احضارنامه

ح ← «احضاریه» ورقه‌ای است رسمی که به موجب آن، مرجع صالح مانند دادگاه، احضار کسی را می‌خواهد. اگر امتناع ورزد به دستور قانون و به وسیله‌ی مأمور رسمی جلب می‌شود.

◀ استعلام inquiry

ل ← آگاهی خواستن، پرسش کردن از چیزی، خبر گرفتن، خبر پرسیدن.

د ← در لغت: مصدر باب استفعال از ریشه‌ی «علم» به معنای کسب آگاهی، پرسیدن از چیزی، آگاهی خواستن، طلب داشتن، پرسش، استخبار و استفسار است.

▪ در فقه و حقوق: به طلب اظهار دانستنی‌های خویش درباره‌ی موضوعی استعلام گویند که گاه از سوی کسی برای اثبات و تأیید ادعا و نظر خویش انجام می‌پذیرد و گاهی هم از سوی مقامات قضایی برای کسب آگاهی بیشتر صورت می‌پذیرد. که البته استعلام با استشهاد تفاوت دارد. زیرا استشهاد از

ادله‌ی اثبات شرعی است و بینه و دلیل به شمار می‌آید. برخلاف استعلام که جنبه‌ی مشورتی و ارشادی دارد. در حقوق فرانسه از این اصطلاح تعبیر می‌شود که این واژه گاهی به معنای استعلام و گاهی دیگر به معنای اعلام است. تفاوت دیگر استشهداد با استعلام به معنای پیش گفته در آن است که قاضی طلبِ آگاهی را از هر شخصی ممکن است بکند که اهلیت داشته باشد یا نداشته باشد. اما درباره‌ی شهادت چنین نیست. از دیگر سوی، قاضی، شهادت را قرین سوگند و تأکید می‌پذیرد اما درباره‌ی استعلام، چنین ضرورتی وجود ندارد.

ح ← قهر و غلبه و تفوق جویی و برتری طلبی بر دیگران است.

◀ **استماع** , LISTEN , AUDITION

- ل** ← گوش دادن، گوش فرا داشتن، نیوشیدن، شنودن، شنیدن.
- د** ← در لغت: مصدر باب افتعال از ریشه‌ی «سمع» به معنای شنیدن، نیوشیدن، شنودن، گوش دادن و گوش فرا دادن است.
- در فقه و حقوق: به گوش فرا دادن و شنیدن قاضی به سخن مدعی یا شاهد یا مدعی علیه یا مطلع، استماع گویند. استماع به معنای پیش گفته بر قاضی واجب است و قاضی باید به تمامی تصریحات، ملاحظات، گفته‌ها، تفاسیر و ... هر یک از آنان گوش فرا دهد و در شنیدن سخن